



۲۰۱۵/۰۷/۲۳



محمد ولی آریا

دیکتاتورِ سرک ساز یا دیموکراسیِ ذهنیت ساز

قسمت اول

آیا به دنبال چه هستیم، در صدد ابراز حقیقت هستیم یا در صدد ساختن حقیقتی؟ روند کنونی مباحث در این راستا، به صراحت بیانگر آنست که عده ای می خواهند با استدلال، حقیقتی را بسازند و این امر منجر به آن می شود که اگر طی طریق در مسیر توجیهات، آنان را به مقاصد عندی شان نزدیک می سازد؛ اما توسعه و تداوم این روش، آنها را به نتایج نا به هنجار سیاسی و اجتماعی می کشاند.

کسانی که تصورات و نیت فردی خویش را در تردید آزادی و حاکمیت مردم بر سمند استدلال ها قمچین می زنند، باید متوجه باشند که در پایان راه، رهوارشان نه به منزلگه ثبوت، بلکه به آبخور ظلم و استبداد گردن فراز، می ایستد. اگر چنین موضعگیری ناخودآگاه است، می توان در نیمه راه ایستاد و یا برگشت، زیرا دیکتاتوران گذشته دیگر هیبتناک نیستند و نمی توانند دهن ها را ببندند و قلم ها را بشکنند و یا کسی را به نوائی برسانند، و اگر هدف جبران دیون ماضی است، بهترین راه آنست که به روح آنها دعا کنیم تا خداوند گناهان شان را ببخشد. اما اگر این تاخت و تاز بی دریغ، همزمی با لشکر ستم و دیکتاتوری باشد، دیگر اوضاع بکلی تغییر می کند و آن خطری است عظیم و غیر قابل اغماض، برای ملت افغانستان و نسل های آینده آن.

اگر به خاطر تعلق به فردی، ما از استبداد حمایت و دفاع می کنیم، شاید در فضای غبار آلود سیاسی کنونی بتوانیم اوراقی را سیاه کنیم و دل خوش نگه داریم که در یک جنگ بیهوده، احیاناً برنده شده ایم؛ اما نخواهیم توانست وجدان های بیدار را قناعت دهیم و یا قضاوت تاریخ را متوقف گردانیم. پافشاری بر توجیه اعمال شخصیت های بی اعتنا به حقوق بشری، در حقیقت آب به آسیاب حاکمیت های ضد آزادی و دیموکراسی و ضد مردمی می ریزد. بسیار وخیم نیست، اگر از فرد دیکتاتور در گذشته دفاع می کنیم، اما بسیار عاقبت نیندیشانه است، اگر به خاطر آن فرد، دیکتاتوری را در محکمه وجدان خویش برانث می دهیم. کسانی که از دیکتاتوری سرک ساز دفاع می کنند، آیا حاضر هستند منحیت و کیل مدافع استبداد و ستمگری، در دادگاه خرد حاضر شوند؟

وخامت و صدمه این تجلیل از استبداد، به گذشته بر نمی گردد، بلکه به آینده راه می یابد و ذهن و ضمیر و قضاوت انسانی نسل های موجود و آینده را به بازی می گیرد، و یگانه دلیلی که ما در این جدال، نه بحث، داخل شده ایم، همین است.

سؤال آنست، کسانی که طرفدار یک دیکتاتوری سرک ساز هستند آیا حاضرند، همین آزادی ای که اکنون در گفتار و نوشتار خود با استفاده از دیموکراسی جهان غرب دارند، آنها در یک نظام دیکتاتوری ببازند و دیگر حق نداشته باشند راجع به سرنوشت سیاسی خود حرف بزنند، نتوانند احساسات و ادراکات خویشان را بنویسند و یا بر رژیم و یا سیاستی انتقاد کنند، حق نداشته باشند تا حق خود را بخواهند و یا حق شنیدن حقایق غیر سرکاری را نیابند و حق آزادی سیر و سفر نداشته باشند؟ صرف قصرهای مجلل را تماشا کنند، در جاده های مسطح رانندگی نمایند، در پارک ها قدم بزنند، فقط کار کنند، نان بخورند و در بستر نرم بخوابند. اگر چنین می خواهند، دیگر همه اینها را در مغرب زمین دارند، پس چرا حرف می زنند و اینقدر کاغذ سیاه می کنند، بهتر است قلم های شان را در جیب گذارند، و صرف کسانی حرف بزنند که می خواهند چنین حقی داشته باشند.

هدف ما از تذکار بالا آن نیست که ما کسی را به سکوت می خوانیم؛ خیر، ما نه نیت و نه آرزو داریم که برای یک لحظه زبان و آراء و افکار آنانی که با ما موافق نیستند، خاموش شود، بلکه آزادی برای همه، جوهر عقیده ماست. مگر هدف ما از گفتار بالا، تفهیم این اصل حیاتی است که هیچ انسان و حتی حیوانی آرزو ندارد، در یک زندان آئینه بندان و یا قفس طلائی زندگی کند. این است رمز گرانی که هر انسان آزاده، از دیکتاتوری، حتی خوش نیت، احساس نفرت دارد.

ولی اگر کسانی می خواهند سازمان بی رقیب و یا حاکمیت بی باز خواستی بر پا کنند که هیچ کسی غیر از خودشان حق تفکر و حق ابراز اندیشه نداشته باشد و صرف آنها، چون مدافعان اقتدار خشن، در ظل یک فرمانروای هیبتناک، به همه دستور بدهند که آرام باشید ولی آزاد نمی توانید باشید؛ در اینجاست که ما دیگر با اشتباهات یک فرد مواجه نیستیم، بلکه با نیات ضد حقوق و ارزش های بشری یک کتله مستبد نو پرداخته، رو برو هستیم که سکوت و سکون در برابر آن، خاموشی و تسلیم در برابر ستم و بی اعتنائی به انسانیت و آزادی و کرامت انسانی است که ما هرگز در این میدان سپر نخواهیم انداخت، ولو در این کار زار استدلال های پوشنده نیات سوزنده ببازیم، باز راضی خواهیم بود که جدالی را در راه اصولیت سیاسی و تمنی های انسانی و آزادی، منحیث جوهر حیات آغاز کرده ایم. هدف ما بُرد و باخت و در یک پیکار بیهوده زبانی نیست و نه آرزوی آنرا داریم که کسی را شکست بدهیم، به خصوص در جائیکه تعصب و یا مقاصد عندی در میان باشد، هیچ حقیقتی قادر به ثبوت نیست و هیچ خیره سری حاضر به عقب نشینی در برابر حق نمی باشد.

اگر کسانی خواهان آن اند تا از لابلای تاریخ گذشته، برای آینده خویش پیشوائی بیابند، تا در سایه آن زندگی کنند، این کار باعث آن می گردد که نخست او را آرایش و پیرایش دهند، تا چون رهبرِ مطلوب، بیارایند،

• آیا با اینکار تمام انرژی شان صرف ساختن رهبری نمی گردد که واجد هیچ طرحی و قادر به هدایت هیچ چیز نیست؟

• ثانیاً، اگر بخواهند او را با زبان استدلال تثبیت کنند، در آنصورت کوچکترین نسیم حقیقت، این خانه قطعه های بازی را نخواهد ریختاند؟

• ثالثاً، آیا ضعف و ناتوانی نیست که چنین سر در پای یک انسان دیگر، چون خود، نهاد و خویشتن را وقف خدمت و تجلیل او کرد و یکبار به خود و انسان های دور و پیش خود ندید و هیچ کدام را مستحق و شایسته نیافت که از مردگان مدد خواست تا بر زندگان حکومت کنند.

تا کنون ما فکر می کردیم که اینها دوستان سردار محمد داوود اند و می خواهند او را در محکمه تاریخ، تبرئه کنند و اشتباهات او را پرده اندازند؛ اما دیدیم که اینها با طرح ها و استدلال های غیر علمی، بی بنیاد و حتی ضد بشری خویش، در حقیقت می خواهند،

• یا خود را در سایه سردار موصوف مطرح کنند،

• یا آنکه بر تمایلات شخصی و میلان های ناگوار سیاسی خویش صحه بگذارند،

• یا واقعیت های خونبار تاریخ این کشور را به خاطر ثبوت استدلال های چوبین خویش، مقلوب نمایند،

• و یا افکار و آرای ملت افغانستان را چنان سرسام و مشوش گردانند که هیچ معیار و محکی برای تمییز خوب از بد، نماند. زیرا پافشاری بر استبداد که محققاً اشتباه آمیز است، نه تنها سردار محمد داوود را تبرئه نمی کند، بلکه این دوستان، او را یک مستبد خیره سر و لوج معرفتی می کنند؛ آنچه سردار محمد داوود در تمام نامه ها و بیاناتش کوشیده است، آنرا مکتوم نگه دارد و تمام تلاش زبانی اش آن بود تا نشان دهد که به خاطر یک تحول سیاسی و دیموکراتیک، دست به کودتا زده است. در حالیکه این دوستان بی محابا، گاهی با دادن عناوین بی معنی چون «مستبد باکفایت» که مفهوم آن جز مهارت و توانائی در تعمیم استبداد نیست، در حقیقت او را به تمسخر می کشانند، یا با ترکیب دو مفهوم متناقض «دیکتاتور دلسوز» در مورد فردی که صرف شیفته حاکمیت مستبدانه بر مردم است، دیگر دل سوزی برای کیست؟ و زمانی با کوبیدن بر میخ دیکتاتوری که مسلماً ضد مردمی است، او را چون سمبول استبداد تجلیل می کنند، و یا روابط دو پهلوی او را با شرق و غرب و کسب اجازه کودتا از آنها را، تاپه سیاستمداری می زنند؛ غافل از آنکه چنین شیوه ای نه ایستادن استوار بر آزادی و حیثیت یک ملت تاریخی است، و نه بیانگر استقلال رأی ملی می باشد، بلکه ترازو داری ایست در بین قدرت مندان جهان به قیمت سرنوشت ملت خویش، و تصور کودخانه ای است در بهره گیری از رقابت های رندانه جهانگیران، و پیاله گردانی ای است گاه به راست گاه به چپ، برای کسب و حفظ اقتدار در دست خویش، و گر نه کودتائی که همه شرق و غرب و شمال و جنوب دنیا از رمز و راز آن آگاه بودند، و همه دست بدست هم داده آنرا صرفاً از این ملت بیچاره پنهان نگه داشته بودند، جز آنکه خانه این ملت ستم کشیده را خواه دیروز و خواه امروز، میدان رقابت جنگ سرد فرساینده کهن و نوین ساخته باشد، چیزی دیگری نبوده است.

شاید بگویند، هرگاه در کشوری که اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دستخوش بی سر و سامانی باشد و اقتدار به قول خویش، مبنی بر سپردن حاکمیت سیاسی به مردم، وعده خلافی کند و مردم نیز به آن حدی از رشد تشکل سیاسی نرسیده باشند تا رژیم را وادار به عقب نشینی نمایند، آیا غیر از آنکه یک دیکتاتور خوش نیت، جلو خود سری ها را با توسل به قهر، با یک اقدام غافلگیرانه نظامی بگیرد، راه علاج دیگری وجود دارد؟

این عین همان استدلالی است که منطق کودتای سرطان را می سازد؛ اما در عقب این سؤال، چند حقیقت ناگوار وجود دارد و آن این است که:

هرگاه در جامعه ای، یک قانون اساسی دیموکراتیک وجود نداشته باشد و یک نظام مطلقه مسلط باشد و فساد اداری و سیاسی در آن جولان کند، در آن صورت چه کسی غیر از یک وابسته چنین نظام می تواند، اقتدار و نفوذ نظامی فراهم کند که بتواند دست به کودتا بزند؟

فقط کسی می تواند که یا در کلیه نابکاری های کنونی و یا گذشته چنین رژیم شرکت داشته باشد و در نظام حاکم صاحب قدرت باشد، اگر صاحب قدرت است، شریک نظام است، شریک نظام، شریک فساد آن نظام نیز می باشد. پس چه دلیلی می تواند این چهره نو را بر کهنه مرجع گرداند. آیا چنین تغییر به معنای آن نیست که چلنی بیاید و به جلو صاف بگردد: «د گور سوراخایت» (سوراخ هایت به گور؟)

اگر در جامعه یک قانون اساسی قسماً دیموکراتیک وجود دارد و مظاهر ابتدائی یک دیموکراسی خود نمائی می کند، ولو اقتدار حاکم از آن ناراض باشد و یا به آن صادق نباشد، باز می توان از یک دیموکراسی نیم بند و نسبی حرف زد، زیرا هیچ فرمانفرمائی حاضر نیست، قدرت و حاکمیت مطلقه و بی حد و حصرش را به رضا محدود کند، لذا تن دادن وی به دیموکراسی ناشی از هر انگیزه ای، چه فشار آرای آگاه جامعه باشد، چه حوصله تحول طلبان از استبداد و مطلقیت به سر آمده باشد، چه تحولات جهانی، اقتدار را در یک کشور مجبور به پذیرش پرنسیپ های دیموکراتیک بسازد و او را وادار کند که با اکراه تن به دیموکراسی بدهد، در هر صورت اقتدار حاکم در جامعه از پذیرش تحول، ناراض و دلگیر

است و نمی خواهد یکباره همه قدرت را از دست بدهد و چون سمبولی در حاشیه بنشیند. بنا بر آن، به کج دار و مریز می پردازد؛ اما این وضعیت را نمی تواند تا ابد ادامه دهد، زیرا انگیزه های اولی برای تحول دیموکراتیک و فشار ناشی از آن در جامعه هنوز موجود است و توقعات و خواست ها برای آزادی در جهت حاکمیت مردم، همچنان بی جواب مانده است، لذا دو راه در جلو اقتدار می ماند،

- یا آنکه همه داده ها را پس بگیرد و با زور و قهر همه آزادی ها را خاموش سازد،
- و یا آنکه به خواست و تمنیات برحق مردم تمکین کند،
- راه سومی وجود ندارد. که در افغانستان کودتای سرطان بود که یک روند آهسته اما اجتناب ناپذیر یک تحول سیاسی را قطع کرد و همه آن دستاورد های ابتدائی را با قهر یکسره ملغی نمود که نه تنها راه را بر یک دیموکراسی نیم بند، بست، بلکه دروازه استبداد را گشود و راه را برای تجاوز بیگانه در کشور مساعد گردانید.

اگر یک اقدام غافلگیرانه کودتائی، توسط یک دیکتاتور احیاناً خوش نیت به میان می آید که هدف تأمین دیموکراسی را برای مردم داشته باشد، بایست اولین اقدام وی تطبیق قوانینی اساسی و دیموکراتیکی باشد که در جامعه نا قابل اجرا مانده است، و با تطبیق، بدون تبعیض و امتیاز آن قوانین، عدالت و نظم را احیاء کند؛ اما هیچگاه چنین چیزی دیده نشده است، بلکه هر دیکتاتوری در اولین فرصت، قوانین تسجیل حاکمیت خود را مطرح می کند. چنانچه رژیم کودتای سرطان، تا سه سال و هشت ماه، بدون مشروعیت و بدون یک قانون اساسی، بر کشور حکم راند و آنچه را بنام قانون اساسی ساخت، جز یک دیکتاتوری یک حزبی و یک سلطنت مطلقه بنام جمهوری چیزی دیگری نبود. در حالیکه همه میدانند، در جوامعی که از هرج و مرج رنج می برند، علت، وجود قوانین نادرست نیست، بلکه عدم تطبیق قوانین و یا تطبیق تبعیضی آن است که عامل فساد گشته است.

پایان بخش اول
ادامه دارد

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
پادونه: دلپکنی د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ